

## نگاهی بر رمان 2666 نوشته‌ی روبرتو بولانیو

زهرا نعیمی

2666 آخرین رمان روبرتو بولانیو نویسنده‌ی شیلیایی است، ترجمه‌ی فارسی اثر به قلم محمد جوادی از نشر کتابسرای اندیشه موجود است ترجمه‌ی چنین اثر گسترده و حجیمی بسیار دشوار است و باید همت مترجم را ارج نهاد اگرچه نمی‌توان ایرادهای ترجمه را نادیده گرفت.

بیماری فرصت به پایان بردن این رمان را قبل از مرگ از بولانیو گرفت ولی نمی‌توان پایانی برای این کتاب متصور شد جز آن‌چه که تمام نمی‌شود... رمان براساس واقعیت قتل‌های زنان کشته‌شده در سیوداد خوارس است و در پنج فصل به ظاهر مجزا همچون معمایی چندپاره و در ظاهر بی‌ربط است، خواننده تا آخرین صفحات رمان باید مثل یک کارآگاه به دنبال سرنخ ارتباط این بخش‌ها با هم باشد. بولانیو خود بارها از تاثیر بورخس بر نویسندگی‌اش سخن گفته‌است. در این رمان هم هزارتوهای بورخسی را به نوعی دیگر شاهدیم. هزارتوهایی که به شکل اجزای ناهمگون کنار هم قرار می‌گیرد و در بزنگاهی به هم می‌رسند. نام این بزنگاه جغرافیایی سانتا ترساست. سانتا ترسا نامی است که بولانیو به شهر سیوداد خوارس در رمان خود داده‌است. بسیاری رمان را در ژانر جنایی-اجتماعی و یا همان رمان سیاه می‌دانند. انتخاب این فرم عامه‌پسند که عمدتاً به موضوعات جنایی و جنسی می‌پردازد هوشمندانه‌ترین فرمی است که یک نویسنده می‌تواند برای زنکشی‌های سیوداد خوارس انتخاب کند. در امریکای لاتین رمان جنایی سابقه‌ی پربراری دارد نویسندگان لاتین با الهام از آثار جنایی-پلیسی اروپا دست به قلم بردند. اوراسیو کیروگا معروف‌ترین چهره‌ی جنایی‌نویس بود که تحت تاثیر الن پو می‌نوشت. بعدها همین روند در ادبیات بوم امریکای لاتین به سوی رئالیسم جادویی و اجتماعی حرکت کرد. ولی ردپای هیچ‌کدام این نویسندگان را بیشتر از بورخس در این رمان بولانیو نمی‌توان دید. بورخس در برخی از داستان کوتاه‌های خود، روایت‌هایی از محله‌های بزهکار آرژانتین روایت می‌کند، داستان‌هایی با ریشه‌های عینی و واقعی و مثل تمام کارهای بورخس بی‌پایان یا پایانی ناراضی‌کننده، چرا که باید ردپای روایت را در روایت‌های بعدی گشت.

در بخشی از رمان در تک‌گویی استاد دانشگاه اسپانیایی با این ملاحظات مواجه می‌شویم:

در شیلی مردان نظامی مثل نظامی‌ها رفتار می‌کنند و نویسنده‌ها، برای اینکه کم‌نیاورند رفتار نظامی‌ها را پیش می‌گیرند. سیاست‌مدارن (از هر جناح) مثل نویسنده‌ها عمل می‌کنند و دیپلمات‌ها هم مثل نظامی‌ها مانند عقب‌مانده‌ها رفتار می‌کنند. دکترها و وکلای رفتاری شبیه درزدان دارند و به همین ترتیب الی آخر، سرسخت در برابر ناامیدی. (صفحه 313)

این که نویسنده‌ی امریکای لاتینی در این جغرافیا نمی‌تواند آسوده‌خاطر تنها از شکست‌ها و دردهای خود سخن بگوید. ژانرهای ادبی با گرایش‌های فردمحور به شکلی عجیب و گاه خنده‌دار از اروپا به این خطه می‌آیند تغییر شکل می‌دهند و چیزی نو می‌آفرینند که فقط کنکاشی تاریخی ممکن است بتواند روند آن را دنبال کند. این اولین بار نیست که ژانری پرداخته برای شیوه‌ی دیگر از روایت به این سرزمین می‌رسد و منقلب می‌شود. نمونه‌ی بارز دیگر را در نقاشی دیوارهای مکزیکی (مورالیسم) برگرفته از هنر کلیسایی قرون وسطایی ایتالیا می‌توان دید، هنری سیاسی و بومی که هیچ ارتباطی با نقاشی‌های مذهبی کلیسایی ندارد.

برای پرداخت به خود کتاب اول باید به شرحی از فصل‌های آن پردازم:

1. فصلی درباره‌ی منتقدان: چهار منتقد ادبی اسپانیایی، فرانسوی، ایتالیایی و آلمانی به دنبال نویسنده‌ی شهیر آلمانی هستند که کسی از هویت راستین او خبر ندارد. منتقدان در جستجوی این نویسنده که نام مستعارش آرچیمبولدی است به مکزیک می‌رسند. وارد هزارتوی ذهن و روابط عاطفی و کاری آنها با یکدیگر می‌شویم. روابط پیچیده عشق هم‌زمان هر سه‌ی منتقدان مرد به زن منتقد.
  2. فصلی درباره‌ی آملفیتانو. استاد دانشگاه اسپانیایی که دست سرنوشت او را به مکزیک و شهر سانتا ترسا کشانده‌است. مردی که همسرش او را ترک کرده‌است و دختری نوجوان و زیبا دارد و قتل‌های سانتا ترسا او را نگران دختر جوان می‌کند. دختر جوان با باندهای قاچاق انسانی و روسپی‌گری درگیر می‌شود و پدر مجبور می‌شود فرزندش را به شکلی غیرقانونی هر چه سریع‌تر از مرز به سوی اسپانیا خارج کند.
  3. فصلی درباره‌ی فیت. اسکار فیت خبرنگار ورزشی سیاه‌پوست امریکایی بعد از مرگ مادرش برای تهیه‌ی گزارشی از یک مسابقه‌ی بوکس به سانتاترسا می‌رود، آنجا از جریان قتل‌های سانتاترسا خبردار می‌شود از مدیرمجله فرصت بیشتری می‌خواهد تا در مکزیک بماند و گزارشی از این قتل‌ها تهیه کند ولی مدیرمجله نمی‌پذیرد.
  4. فصلی درباره‌ی جنایات: فصلی تکان دهنده با ذکر قتل‌های متعدد به شکل یک گزارش. نویسنده با لحنی یکنواخت درست همان‌طور که دولت، روزنامه‌ها و پلیس به مسئله می‌پردازند، فهرستی از نام کشته‌شدگان، دلایل مرگشان و هویتشان صفحات زیادی را به خود اختصاص می‌دهد. اگر چه فرم گزارش مانند این صفحات می‌خواهد بی‌اهمیتی و بی‌ارزشی مرگ این زنان و دختران نوجوان را همچون خوانش رسمی نشان دهد ولی نویسنده با آوردن حجم گسترده‌ی این نام‌ها فاجعه را به رخ می‌کشد و خواننده را متوجه هویت یک‌یک این زنان می‌کند. زنان کارگر کارخانه که در راه کارخانه ناپدید می‌شوند و چند روز بعد جسدشان پیدا می‌شود، زنانی بی‌هویت که هیچ گزارش مفقودی از آنان در دسترس نیست، زنانی که همسران و یا معشوق‌های غیرتی و بزهدار داشته‌اند، زنانی که تنها زندگی می‌کرده‌اند و روابط پنهانی شاید داشته‌اند و شاید این روابط شایعه باشد، زنانی که شبیه زنان نبوده‌اند و مردانه رفتار می‌کردند، دختران نوجوانی که در برگشت به خانه سوار ماشین مدل بالا با شیشه‌ها دودی شده‌اند و بعد ناپدید و جسدشان بعد از چند روز پیدا شده‌است و صدها نمونه‌ی دیگر ...
  5. فصلی درباره‌ی آرچیمبولدی. آرچیمبولدی که نویسنده‌ی پنهان رمان‌های موفق در آلمان است و نام مستعار گزیده است تا کسی او را نیابد. بولانیو به آهستگی سرنخ‌هایی از این نویسنده می‌دهد و ناگهان خود را در آلمان جنگ جهانی دوم می‌بینیم، نسلکشی نازی‌ها، قتلعام یهودی به شیوه‌هایی تکانه‌دهنده و آرچیمبولدی که سرباز جنگ است. پای آرچیمبولدی نیز به سانتاترسا باز می‌شود چرا که خواهرزاده‌اش در این شهر محکوم به قتل‌های سریالی شده‌است.
- یکی از المانهای مشهود کارهای بولانیو که در این رمان نیز به تعدد دیده می‌شود، خواب است. آیا خواب‌ها نشانه‌ای از آینده دارند؟ چیزی را در گذشته نشان می‌دهند؟ قرار است لایه‌های پنهان ذهن شخصیت‌ها را بیابیم؟ رمان آنقدر واقعی است که واقعیتش آزار دهنده‌ست خواب‌ها ادامه‌ی فکرهای پراکنده و به زبان نیامده‌ی شخصیت‌هاست. هزارتوی خود را دارند این بار ولی هیچ بزنگاهی برای به چنگ آوردن نقطه‌ی عطفشان با هم پیدا نمی‌کنیم.

اینها تنها شخصیت‌های رمان نیستند شخصیت‌های رمان زیاد است هر کدام صفحاتی را به خود اختصاص می‌دهند، پلیسی جوان با نام لالوکورا (دیوانگی)، فلوریتا آلاماده زنی ساحره مانند، فرماندهی نظامی در جنگ جهانی دوم که هزاران یهودی را در شهر کوچکی در آلمان به نحوی فجیع به قتل رسانده‌است. قاتل زنجیره‌ای که به کلیساها می‌رود در محراب ادرار می‌کند و کشیش‌ها را می‌کشد، کارآگاه و کارگردان مشهور آمریکایی که برای کشف قتل‌های سانتاترسا توسط دولت مکزیک استخدام می‌شود. کلاوس که به قتل زنان سانتاترسا محکوم شده‌است، شخصیت‌های فراوان و جغرافیایی که ما را از این سو به آن سو پرت می‌کند و مرگ 370 زن در یک شهر کوچک مرزی که قاتل یا قاتلینی برای آن پیدا نمی‌شود. این رمان سرسام آور چیست؟ از چه حرف می‌زند؟ برای توضیح بهتر شاید لازم باشد به واقعیت خارج از رمان برگردیم. آمارها می‌گویند 370 زن بین سالهای 1993 تا 2005 به قتل رسیده‌اند. شهری مرزی در شمال مکزیک هم مرز ایالات متحده، شهری فقیر، صنعتی و بزه‌خیز:

سیوداد خوارس ششمین شهر پرجمعیت مکزیک است از سال 1961 برنامه‌ای با نام *fronterizon nacional* در آن اجرا شد. هدف اصلی این برنامه پیشرفت اقتصادی - اجتماعی مرز شمالی مکزیک بود. از اهداف دیگری که برای این برنامه ذکر شده‌است می‌توان ایجاد زمینه‌ی مناسب اجتماعی برای توریسم، بهبود ظاهر فیزیکی شهر برای به‌سازی وجهه‌ی مکزیک، بالا بردن فرهنگ منطقه و... است.

در یک کلام این برنامه می‌گوید قرار است یانکی‌ها و اروپایی‌ها به اینجا بیایند و با نیروی ارزان قیمت ما کارخانه بزنند پس شهر باید برای ورود آنان آماده شود، چهره‌ی غربی‌پسندتر داشته‌باشد و فرهنگ جامعه به نفع فرهنگ غربی تغییر کند. این برنامه با روندی کند آغاز می‌شود و بعداً در دهه‌ی 80 تبدیل به اقتصاد حاکم مرز می‌شود.

از سوی دیگر حضور قدرتمند نارکوه‌های مواد مخدر که برای خود قدرت اقتصادی، نیروی مسلح، پشتیبانی دولتی و جهانی دارند نیز مسئله‌ی مهمی است. بسیاری از شهروندان به نوعی با این گروه‌ها در ارتباطند. این گروه‌ها نه قابل پیگیری هستند و نه کیفرپذیر. جرائم اینان به کل از دست در رفته‌است و هیچ قدرتی یارای مقابله با آنان را ندارد.

برگردیم به موضوع زن کشی در این کتاب و جغرافیای گسترده‌ی آن. هزارتوی بورخس هزارتویی زمانی است و هزارتوی بولانیو در 2666 هزارتویی مکانی است. هزارتوی بولانیو سرزمین استعمارزده را می‌نوردد و بر بدن جان سپرده، تحقیر شده، تجاوز شده‌ی او رد تاریخ و جغرافیا را پی می‌گیرد. هر کس از این سرزمین گذشته‌است و ردپایی گذاشته‌است. لائورا سگاتو فمینیست آرژانتینی در جستجوی خود در سیوداد خوارس به نتیجه‌ای درخشان می‌رسد او معتقد است سطوح بالای خشونت که منجر به مرگ زنان می‌شود دستاورد استعمار است. این فرهنگ غربی، فمینیست‌های غربی، مصلحان اجتماعی، انجمن‌های خیریه‌ی غربی با ورود خود به منطقه عملاً ساختار جامعه را که البته پیش از این پدرسالارانه و سلسله‌مراتبی بوده‌است به خشونت بالاتر می‌کشاند. او معتقد است تمام کشتارهای وسیع زنان در چنین شهر کوچکی در بازه‌ی زمانی خاص فقط مسئله‌ی خشونت در حوزه‌ی خانگی نیست. هرچند تمام خشونت‌ها، خشونت‌های ساختاری برآمده از سلسله‌مراتب مردسالارانه ولی برخی از این قتل‌ها به عرصه‌ی خشونت فضای عمومی برمی‌گردد و باید آنان را هم‌چون نسلکشی‌های جنگی نگاه و بررسی کرد. شواهد متعدد سگاتو از کشورهای مختلف نشان می‌دهد که دستورالعمل‌هایی اخص برای خشونت نسبت به زنان وجود دارد. استعمار بر بدن زن است که اعمال می‌شود. بولانیو در روایت خود تفاوت این قتل‌ها با قتل‌های دیگر را چنین توصیف می‌کند:

مرگ‌های عادی وجود داشت، بلکه قتل‌های قابل انتظار، مردمی که جشن و پایکوبیشان به کشتن یکدیگر ختم می‌شد قتل‌های غیر سینمایی، مرگ‌هایی از جهان فولکلور، نه مدرن: مرگ‌هایی که هیچ کس را نمی‌ترساند. (صفحه 723)

بولانیو و سگاتو هر دو می‌گویند که این جامعه خشونت دارد، در عروسی‌ها دعوای خونین به راه می‌افتد ولی این قتل‌ها کسی را نمی‌ترساند. قتل‌های سریالی سانتا ترسا از جنس دیگری است همه‌ی مردم شهر را ترسانده‌است. این قتل‌ها جنسی از استعمار دارند و با ادامه‌ی استعمار ادامه می‌یابند، از دیدگان پنهان می‌شوند و کیفرناپذیر می‌شوند.

هرچند که نظریه‌های سگاتو در نوع خود در فمینیسم بومی یگانه است ولی نمی‌توان در شهری که چنین در حال صنعتی شدن است تاثیر سرمایه را بر کلیت ساختار آن چنین کوچک شمرد. دشوار است آرای فدریچی در ساحره و کالیبان و روند قتل ساحرگان در گذر به جامعه‌ی کاپیتالیستی را نادیده گرفت. البته که فدریچی از تاریخ اروپا می‌گوید و تشابهات اندکی در سایر نقاط جهان نیز می‌یابد ولی عمده‌تاً این زن کشی عام و این مرحله‌ی گذار مختص اروپاست. با این وجود همچنان می‌توان سرچشمه‌های تفکرات سگاتو را از کتاب ساحره و کالیبان یافت. مثلاً فدریچی پیش از او از تقسیم جنسیتی کار در جوامع پیشامدرن یا غیرسرمایه‌داری می‌گوید ولی می‌گوید این تقسیم کار هم برای زنان سرچشمه‌ی قدرت و هم سبب محافظت آنان می‌شد علاوه بر اینکه هم‌بستگی‌های زنانه نیز شکل می‌گرفت. سگاتو آن را به حوزه‌ی عمومی و خانگی می‌کشاند و می‌گوید حوزه‌ی خانگی فضایی امن برای زنان بود و مهم‌تر از آن فضایی غیرسیاسی نبود یعنی زنان قدرت داشتند. فدریچی از مرگ آهسته‌ی بدن سخن می‌گوید. زهدباوری کلیسا از بی‌ارزشی بدن می‌گفت این که این بدن تنها کالبدی برای جان انسان است، فدریچی معتقد است ولی این برای گذار به سرمایه کافی نبود پس بدن باید می‌مرد تا نیروی کار زنده بماند. بنابراین بدن که پیش از زهدباوری و مرحله‌ی میکانیکی سرمایه‌داری حتی بعد از مرگ هم قدرت داشت و جسد چیز منجرکننده‌ای نبود تبدیل به بدنی شد که حتی وقتی زنده است مرده! بدن همچون ماشینی است که تا وقتی تواند کار می‌کند و بعد درست مثل هر ماشین دیگر اسقاطی می‌شود. فدریچی می‌گوید اولین ماشینی که انسان ساخت ماشین بخار و یا ساعت نبود نخستین ماشین بدن انسان است. فدریچی از تحلیل‌های فلسفه‌ی مکانیکی که مغز را ارزشمند و بدن را پست می‌شمارد و کنترل بدن را بر عهده‌ی مغز می‌داند به همان الگوی نسبیتی بین پرولتاریا و حکومت می‌رسد. حکومت باید بدنه‌ی پرولتاریا را به زنجیر بکشد هدایت کند تا از آن کار بکشد. حالا چرا ساحره‌ها عنصر نامطلوب این بدنه بودند؟ ساحره‌ها احتمالاً زانی پیر یا از کار افتاده یا زانی بودند که زنان دیگر را به نافرمانی تشویق می‌کردند، مهم‌ترین مسئله نافرمانی از بازتولید است. یعنی جلوگیری از تولید نیروی کار که قوه‌ی محرکه‌ی این نظام است.

بنابراین با این دیدگاه می‌توان جهانی‌شدن این شهر کوچک را در بازه‌ی تاریخی کوتاه دید و ماحصل فاجعه آمیز آن با سرعت و شدت باور نکردنی را شاهد بود. اکنون می‌توان فهمید چرا سخن از جنگ جهانی و نسلکشی‌های یهودی‌ها به میان می‌آید، چرا جغرافیا ما را از این سو به آن سو می‌کشد، چرا که خشونت همچون بادی برمی‌خیزد سرزمین‌ها را در می‌نوردد بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود همه را در خود می‌بلعد. پس نباید به دنبال قاتل یا قاتلان بود؟ درست برعکس. مسئله جرم زدایی از قاتلان نیست برعکس دست گذاشتن بر کیفرناپذیری قاتلان، سکوت دولت، مطبوعات و ساختار نسبت به این قتل‌هاست که منجر به بالا رفتن تعداد این قتل‌ها می‌شود. در بخش‌هایی رمان به دفعات نشان می‌دهد که چگونه پرونده‌ای با سه‌لانگاری بسته می‌شود انگار همه ترجیح می‌دهند که فراموش کنند. مقتولان بی‌صدا، فقیر، گاه بینام و نشان که دستشان به جایی بند نیست. در رمان گاه پرونده‌ای به مراحل خطرناک به مهره‌ای اصلی دولتی می‌رسد و باز بنبست. این یک رمان جنایی است. به این جملات در مورد پیگیری‌های قضایی و پلیسی نگاه کنید:

- هیچ‌کس محل جنایت را جستجو نکرد و هیچ‌کس سرنخ‌های بی‌شمار موجود در محل را کنار هم نگذاشت.

• ماه اکتبر جسد زن دیگری ... پیدا شد. جسد در حال فساد بود و کارشناسان پزشکی قانونی گفتند روزها طول می کشد تا علت مرگ را تعیین کنند. قربانی لاک قرمز روی ناخن هایش داشت که باعث شد اولین پلیس حاضر در صحنه نتیجه بگیرد بدکاره است. از روی لباس هایش - شلوار جین کوتاه - می شد نتیجه گرفت زن جوانی است. اگرچه زن های شصت ساله ی زیادی به همین شکل لباس می پوشند. وقتی گزارش پزشکی قانونی به دست پلیس رسید (که علت مرگ را به احتمال زیاد نوعی ضربه ی چاقو اعلام کرده بود) همه پرونده را از یاد برده بودند و جسد بدون تشریفات بیشتر در گورستان عمومی دفع شد. (صفحه 698)

در ربوده شدن دو خواهر پانزده و سیزده ساله در راه مدرسه مقابل چشمان خواهران کوچکترشان، وقتی خواهران به خانیه همسایه می روند تا به مادرشان در کارخانه خبر بدهند روایت چنین است:

• ... (همسایه) سعی کرد والدین دخترها را پیدا کند. اپراتور گفت تماس شخصی ممنوع است و گوشی را گذاشت. زن دوباره تماس گرفت و این بار نام و عنوان شغلی پدر دخترها را داد چون به نظرش رسید مادرشان مثل خودش کارگر عادی بود احتمالاً رده ی پایین تر به حساب می آید. یعنی کسی که هر لحظه و با هر دلیل یا حتی شبه دلیل می توانند او را اخراج کنند. این بار اپراتور آنقدر او را پشت خط نگه داشت که سکه هایش تمام شد و تماس خود به خود قطع شد. پول بیشتری نداشت ... مدتی چهار نفری برزخ را تجربه کردند انتظار طولانی. انتظاری که با غفلت شروع و با غفلت ختم می شود که اتفاقاً تجربه ی امریکای لاتینی و خیلی آشناست. چیزی که اگر فکر کنیم می بینیم هر روز تجربه اش می کنیم، البته به استثنای درماندگی و سایه ی مرگی که مثل دسته ای کرکس بالای محله پرواز می کند و روی همه ی امور عادی پرده می کشد و آنها را واژگون می کند. (707)

در این روایت کوتاه دو دختر ربوده و بعد جسدها پیدا می شود پدر و مادر هر دو کارگر کارخانه ی احتمالاً امریکایی هستند (ماچن گروپ) مادر رده ی پایین تری دارد و کارگری بی هیچ حقوق انسانی محسوب می شود که حتی حق تماس شخصی در طول روز ندارد. به قول بولانیو تجربه ی آشنا تنها تفاوت سایه ی مرگ بر این شهر است. شهری که نمونه ی اعمال شدیدترین سواستفاده های اقتصادی و فرهنگی غرب است و نمونه ی آشکار از آنچه جهانی شدگی برای جهانی غیر از غرب معنا می دهد.

آنچنان ماهرانه پای همه ی ما را به معرکه می کشاند که شاید هی چگاه نتوانیم پا پس کشیم برای همیشه خوانندگانی کارآگاه می مانیم که دیگر فقط نظاره گران بی تفاوت فاجعه نیستیم. برای همیشه مشغول این پرونده خواهیم ماند.

لازم به توضیح است که مسئله ی قتل های سیوداد خوارس همچنان حل نشده است. فمنیست های زیادی به این منطقه دعوت شده اند تا موضوع را ارزیابی کنند. انجمن ها و سازمان های فراوانی نیز برای کمک به زنان در خطر و پیگیری قتل زنان ساخته شده است. می توان از سازمان های *Ni una menos, Nuestras hijas de casa amiga regreso a casa*, نام برد.

منابع

- ۲۶۶۶ روبرتو بالانیو، ترجمه ی محمد جوادی.
- کالیبان و ساحره زنان، بدن و انباشت بدوی، سیلویا فدریچی، ترجمه ی مهدی صابری.
- مجموعه ی مقالات لائورا سگاتو

Tajrishcircle.org

فصلنامه زن کشی: مقاله هشتم